

۳۳۹؛ از آستارا تا استرآباد، ۷۰/۱۲). در قرن ششم هجری مارکوبولو از شهر لاهیجان یاد کرده و گفته است: «ابریشم لاهیجان و گیلان بازرگانان را به سوی گیلان و لاهیجان کشانید (جغرافیای گیلان، ۱۴۰). لاهیجان در سال ۷۰۶ ق به وسیله سرداران اولجایتو اشغال گردید و سرانجام این شهر محل اقامت سادات امیرکیایی شد (از آستارا تا استرآباد، ۷۰). در سال ۸۰۶ ق تیمور، امیر شیخ ابراهیم را به سوی گیلان فرستاد. امیران گیلان هدایای بسیار به نزد تیمور فرستادند و قبول کردند که هر ساله مالیات بپردازند.

اولجایتو در سال ۷۰۶ ق با تحمل خسارات سنگین گیلان را به تصرف درآورد ولی نیم قرن بعد سادات کارکیا یکی از معتبرترین خاندانهای زیدی شمال ایران قدرت را در لاهیجان به دست گرفتند. در اواخر قرن هشتم، تیمور گورکانی حکومت گیلان را به سید علی کارکیا از همان خاندان وانهاد. در اواخر حکومت ترکمانان آق قویونلو، میرزا علی کارکیایی در لاهیجان فرمان می‌راند و همو بود که اسماعیل صفوی خراسان را که از مقابل رستم میرزای آق قویونلو گریخته بود پناه داد. این خدمت موجب شد که اسماعیل صفوی چون بر تخت نشست حکومت سادات کارکیایی را به رسمیت بشناسد. سلطان احمد، برادرزاده میرزا علی کارکیایی در پی این دوستی و اتحاد صفویان به عنوان نخستین امیر از این خاندان به مذهب صفویان یعنی تشیع اثنی عشری پیوست. نوه سلطان احمد، به نام خان احمد به عنوان آخرین امیر خاندان کارکیا نقش مهمی در منطقه به روزگار صفویان به عهده گرفت (عالم آرای عباسی، ۱۱۰۱، فرمانروای گیلان، ۲۶؛ گیلان نامه، ۱۵۳) دامنه قدرت خان احمد خان در گیلان گسترش یافت تا آنجا که از گردن نهادن به دربار ایران امتناع کرد و این امر خشم شاه صفوی را برانگیخت. خان احمد در این جدال مغلوب شد و به کوهستانهای اشکور گریخت و پس از چند ماه دستگیر و زندانی شد. پس از ۱۲ سال با جلوس سلطان محمد خدابنده خان احمد از زندان آزاد به حکومت گیلان منصوب شد.

خان احمد دوباره راه استقلال را در برابر حکومت مرکزی در پیش گرفت. وقتی شاه عباس کبیر در سال ۹۹۶ قمری بر تخت نشست کوشید امرای محلی ایران را براندازد و قدرت و فرمان دولت مرکزی را در همه جا جاری سازد. پس از انعقاد صلح بین شاه عباس و عثمانی، خان احمد خان را به دربار خواندند اما او امتناع کرد، پس از آن شاه عباس به گیلان حمله کرد و خان احمد خان به قسطنطنیه گریخت. بعد از سقوط و مرگ خان احمد، شهر رشت کم

پیشنماز مسجد وزیرخان شده است. محمد صدیق نزد میرزا احمدالله و ملاحفیظ الله و ملاعبیدالله و ملاظهور الله و استادانی دیگر درس خواند و بعد به تدریس پرداخت. در ۱۱۷۰ ق به حجاز سفر کرد و حج گزارد و از شیخ یحیی بن صالح مکی و شیخ محدث ابن ابوالحسن سندی حدیث آموخت. از آثارش: (۱) توضیح الخبیه فی تفسیح الیعدیه (فارسی) در شرح التّفحّات الباهره فی جواز القول بالحسنه الطاهره محمد هاشم ثنوی، درباره پنج تن و دوازده امام (ع؛ ۲) تملک الدرر فی سیر الرسول الانور، (۳) مدار الاسلام، در کلام؛ (۴) شروط الايمان و ارکان الايقان (فارسی)؛ (۵) القول الحق فی بیان ترک الشجر و الخلق، (۶) التّفصّف عن ساعته عصبیه یوسف (ع)، (۷) کذب الطاغوت فی قصه هاروت و ماروت، (۸) نور صدقه التّقیّن فی تمثال التّعلین، (۹) ازاله الفسادات در شرح مناقب السادات دولت آبادی؛ (۱۰) تبیض الرّقی فی تبیین الحق فی رد ما تساهل فیہ الشیخ عبدالحق، (۱۱) جامع الوظائف، (۱۲) نقطه الخطب، (۱۳) دیوان تمزیل الاحزان، (۱۴) زینة الفرح فی محالجات ضعف الباء، (۱۵) جامع طب احمدی، (۱۶) کلیته الامام للخطباء.

منابع: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۷۵۱۲،

۱۱۲۵۱۱؛ زینة الخواطر، ۳۲۳/۶. حسن انوشه

لاهیجان، لاهیجان، یکی از شهرهای استان گیلان در شمال کشور ایران است. شهر لاهیجان از شهرهای باستانی منطقه گیلان و در زمان ساسانیان نیز وجود داشته است (گیلان، ۸۵). در زمان هرودوت مورخ یونانی، درفکها که همان دریکه مذکور در تاریخ هرودوت است ایالتی جداگانه داشته‌اند و این همان کوه درفک که یکی از قُلل کوههای البرز است و از توابع لاهیجان امروزی محسوب می‌شود و محتمل است که ناحیه دیلمستان که مردم کوه نشین گیلان بوده‌اند بکلی مسکن طوائف دلفک یا درفک مذکور باشند (جغرافیای گیلان، ۱۱۲).

نام لاهیجان «لاه» در پارسی میانه به معنای ابریشم است (افتنامه دهخدا) و لاه در برهان قاطع به معنای پارچه ابریشمی سرخ آمده است و «جان» پسوند مکان است در نتیجه لاهیجان به معنای شهر ابریشم و مکان ابریشم است. درباره ریشه لغوی نام شهر لاهیجان نظرات مختلفی ابراز شده که در مجموع غالباً اعتقاد بر این است که منظور از لاهیجان محل ابریشم یا کالاهای ابریشمی بوده است. بنای شهر لاهیجان را به «لاهیج بن سام بن نوح» نسبت می‌دهند. در گذشته این شهر به نام دارا لاه یا دارالامان و بعدها به نام «لاهیجان المبارک» نیز معروف بوده است (ولایات دارالمرزگیلان

CHAPITRE XX

LÂHIDJÂN

GILAN

Situation, limites.

Le district de Lâhidjân, l'un des plus grands et des plus importants de la province de Guilân, s'étend à l'E. du Seïd Roûd et n'est presque formé que de plaines, avec quelques montagnes au S. Il est borné au N. par la Caspienne, à l'E. par le Langueroûd et le Rânikoûh, au S. par le Somâm et le Deïlemân, au S.-O. par le Siâhkal, et à l'O. par le Seïd Roûd et les districts de Mavâzi et Lechtenichâh. Il a du N. au S., c'est-à-dire de l'ancienne embouchure du Seïd Roûd à Sarleil, 44 kilomètres de longueur, et de l'E. à l'O., ou de Kîsoûm à Dizbon, 25 kilomètres de largeur.

Moustooufi, au huitième siècle (quatorzième), décrit Lâhidjân comme une ville assez étendue. On y fabriquait beaucoup de soie et le district produisait du riz, du blé ainsi que des oranges, des panplemousses et autres fruits de pays chauds.

Lâhidjân. Histoire.

Lâhidjân qui, à une époque, fut la ville principale du Guilân et la métropole de cette partie de la plaine, s'étendant à l'E. du Seïd Roûd, remonte à une certaine antiquité.

Selon la tradition locale, elle fut fondée par Lâhidjân

MISCELLANEOUS COMMUNICATIONS

RULERS OF LAHIJAN AND FUMAN, IN GILAN, PERSIA

This account of the local dynasties of Gilān is culled from the following sources:—

1. Ta'rikh-i-Gilān wa Daylamistān (750-894 = 1349-1488) of Mir Zahiru'd-Din Mar'ashi, published at Rasht in 1330 A.H., by H. L. Rabino, from the only known manuscript which is in the Bodleian Library.

2. Ta'rikh-i-Khāni (880-920 = 1475-1514) of 'Alī ibn Shamsu'd-Din ibn Hajji Husayn Lāhiji, edited by B. Dorn, St. Pet., 1857.

3. Ta'rikh-i-Gilān of 'Abdu'l-Fattāh Fūmani (923-1038 = 1517-1628), edited by B. Dorn, St. Pet., 1858.

4. Majālisu'l-Mū'minin of Qāzi Nūru'llāh Tustari, in which appears the genealogy of Amīr Kiyā, and a brief account of his successors.

Other Persian works, such as the Ahsanu't-Tawārikh of Hasan Beg Rūmlū, the Sharaf-nāma of Sharafu'd Din of Bitlis, etc., have also been consulted.

LĀHIJĀN

The district of Lāhijān, one of the largest and most important of the province of Gilān, lies eastward of the Safid Rūd, and is nearly all plain, having but few mountains to the south. It is bordered on the north by the Caspian, on the east by Langarūd and Rānikūh, on the south by Sumām and Daylamān, on the south-west by Siyāhkal, and on the west by the Safid Rūd and the districts of Mawāzi and Lashtanishāh.

Its length from north to south, that is from the former mouth of the Safid Rūd to Sarlayl, is about 27 miles, and its width from east to west, or from Kisum to Dizban, about 15 miles.

Mustawfi in the eighth (fourteenth) century describes

al-Hawṭa, lies between the two tributaries of the Wādī Tuban, al-Wādī al-Kabīr and al-Wādī al-Ṣaghīr, about 25 miles north-west of Aden. The town is surrounded by a fertile area which is cultivated by means of an elaborate system of irrigation using the water of the wadis and also of wells. Date-palms abound, as well as cereal crops and vegetables. In fairly recent years too, cotton has become an important addition to the local agricultural economy.

Definition. In early Islamic, mediaeval and later times, Laḥḍj comprised a whole area to the north and north-west of Aden and formed a joint fief with Abyan which at that time must have extended much further westwards to the north and north-east of Aden than the present-day area of the same name. Perhaps Laḥḍj and Abyan in those times might have been divided by a line drawn due north from Aden, with the former on the western side and the latter on the eastern. It seems that the area of Laḥḍj remained as described above until the late 19th century, when the then sultan of Laḥḍj occupied the territories of the Ṣubayḥa, the tribal group inhabiting the territory between Laḥḍj proper and Bāb al-Mandab. Thus the Laḥḍj sultanate was composed of historic Laḥḍj and Ṣubayḥī territory.

History. The genealogists connect the geographical name with the Ḥimyar, Laḥḍj b. Wāʿil b. al-Ḡhawṭ b. Katan b. ʿArīb b. Zuhayr b. Abyan b. al-Humaysaʿ.

After the Yemen had been won for Islam, Laḥḍj shared the fortunes of this extensive province of the Arab empire. Laḥḍj thus passed with the Yemen to the Umayyads and then to the ʿAbbāsids, though in early times governors in Ṣanʿāʾ and Ḥaḍramawt must have had little control in the area. In 203/818-19 the caliph al-Maʿmūn appointed Muḥammad b. ʿAbd Allāh b. Ziyād as governor of the Yemen. He was the founder of the Ziyādid dynasty and built the Tihāma town of Zabīd, which was to be their capital until 402/1011-12. Laḥḍj, with Aden, Abyan, Ḥaḍramawt and al-Ṣhīr, passed into the hands of the Banū Maʿn in the time of the Abyssinian slaves who ruled Ziyādid territory when the dynasty came to an end. In 454/1062-3, Aden came under the control of the Ismāʿīlī ʿAlī b. Muḥammad al-Ṣulayḥī, though the Maʿnids were left in effective control until his death in 473/1080-1, when his son, al-Mukarram Aḥmad, reclaimed the area. Aḥmad installed as rulers of Aden and the neighbouring area al-ʿAbbās and al-Masʿūd, the two Zurayʿids, in return for their past services to the Ismāʿīlī cause in the Yemen on behalf of the Ṣulayḥids. The Zurayʿids remained in power until the entry of the Ayyūbids from Egypt into the Yemen in 569/1173. Laḥḍj, with Aden and indeed the rest of the Yemen, thus came under the control of the Ayyūbids (569-626/1173-1228) and their successors, the Rasūlids (626-858/1228-1454), who were followed by the Ṭāhirids (858-ca. 954/1454-ca. 1547).

The expeditionary force led by Ḥusayn al-Muṣhrif which the Mamlūk Sultan Kānṣawḥ al-Ḡhawrī sent at the request of the Ṭāhirid Sultan ʿĀmir b. ʿAbd al-Wahhāb to prevent the encroachment of the Portuguese in the Red Sea, and which conquered a great part of the Yemen, only paved the way for the Turks. In 945/1538 the Turkish governor of Ḳulzum, Sulaymān Paṣḥa, set out with a fleet and took Aden, which thus belonged to the Turkish empire until in 1045/1635 the Turks had to leave the Yemen to the Zaydī Imāms.

In 1141/1728, however, the ʿAbdalī tribal leader, Faḍl b. ʿAlī b. Faḍl b. Ṣāliḥ b. Ṣālim, made himself

independent of the Zaydīs and made Laḥḍj the capital of his territory. Thus the area remained under the ʿAbdalī house down to the evacuation of south-western Arabia by the British in 1967. With the arrival of the British under Captain S. B. Haines in 1839, when the Laḥḍj sultan also controlled Aden, the latter was ceded to the Government of Bombay. As already mentioned, the vast area of the Ṣubayḥa fell under their sway in the late 19th century. By the time of the formal signing of the agreement with the British Government to inaugurate the Federation of the Amirates of the South in 1959, the Laḥḍj sultan Faḍl b. ʿAlī, as ruler of the senior state in the Western Aden Protectorate, held the key portfolio of Federal Minister of Defence and continued in that post until the collapse of the Federation and declaration of the new Republic in 1967.

Bibliography: Government of Bombay, *An account of the Arab tribes in the vicinity of Aden*, Bombay 1909; al-Hamdānī, *Ṣifāt ḍiāsirat al-ʿArab*, ed. D. H. Müller, Leiden 1884-91; H. C. Kay, *Yaman, its early mediaeval history*, London 1892; O. Löfgren, *Arabische Texte zur Kenntnis der Stadt Aden im Mittelalter*, Uppsala 1936-50; A. M. A. Maktari, *Water rights and irrigation practices in Lahj*, Cambridge 1971; R. L. Playfair, *A history of Arabia Felix or Yemen*, Bombay 1859; Sir J. W. Redhouse and Muhammad Asal, *El-Khazreji's history of the Resūlī dynasty of Yemen*, London and Leiden 1906-18; Sir B. Reilly, *Aden and the Yemen*, London 1960; L. O. Schuman, *Political history of the Yemen at the beginning of the 16th century*, Groningen 1962; G. Waterfield, *Sultans of Aden*, London 1968; G. R. Smith, *The Ayyūbids and early Rasūlids in the Yemen*, London 1974-8. (G. R. SMITH)

⊗ **LĀHĪDJĀN.** 1. A town in the Caspian coastal province of Gilān [q.v.] in north-western Persia, in long. 50° 0' 20" E. and lat. 37° 12' 30" N. It is situated on the plain to the east of the lower reaches of the Saḥīd-Rūd and to the north of the Dulfek mountain, and on the small river Čom-khala or Purdesar, but at some 14 miles/20 km. from the Caspian Sea shore.

Lāhīdjān does not seem to have been known as such to the earliest Arabic geographers, though legend was to attribute its foundation to Lāhīdj b. Sām b. Nūh. It does, however, appear in the Persian *Ḥudūd al-ʿālam* (372/982) as Lāfīdjān, one of seven "large districts" (i.e. it was not yet a town) of the south-eastern part of Gilān, that known locally as Biya-pīsh ("this side of the water", *biya* cognate with Avestan *vaidhi* "water-course") as opposed to Biya-pas ("beyond the water") on the north-western side of the Saḥīd-Rūd, which had Fūman [q.v.] and Rasht [q.v.] as its centres (tr. Minorsky, 137, § 32-25, comm. 388-90; on this passage of the *Ḥudūd al-ʿālam*, see Barthold, in *Izvestiya Kavkaz. Istor.-Arkhēol. Instituta*, vi [1927], 63-6). In ancient times, the Saḥīd-Rūd or Amardus River [see ḠIḌL ŪZEN] had formed the frontier between the Amardoi or Mardi to the east and the Gelai or Kadusioi to the west; see F. C. Andreas, in Pauly-Wissowa, i/2, 1729-33, s.v. *Amardos*.

During the middle years of the 3rd/9th century, Lāhīdjān district formed part of the dominions, straddling Gilān and the mountainous hinterland of Daylam [q.v.], of the Ḍjastānid or Ḍjustānid Wah-sūdān b. Ḍjastān (still alive in 259/873, according to al-Ṭabarī, iii, 1880; see also Sayyid Aḥmad Kasravī, *Shahriyārān-i gum-nām*, Tehran 1335/1956, i, 25); the rulers of Biya-pīsh were generally able to extend